كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْت

الحمد لله که رساله در ذکر وصال پرملال مولانا شاه علی انور الحق قدس سره

انفاس نفیسه ۱۳۰۲

از فرمایش جناب مولوی بدر الحسن نقشبندی محمد قاسم صاحب سلمه الله تعالی ... گرفته ... قلندر ...

در مطبع محمدی باهتمام سید فضل کریم طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اِنَّا لَهُ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ وَالصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ الزَّاکِیَاتُ
النَّامِیَاتُ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدِنِ الَّذِیْ بَشَّرَ بِهِ الْمُرْسَلُوْنَ وَعَلٰی آلِهِ وَاَهْلِبَیْتِهِ
وَاَزْوَاجِهِ وَاَصْحَابِهِ عَدَدَ مَا کَانَ وَمَا یَکُوْنُ وَزِنَةَ مَا اُوْجِدَ
بِالْکَافِ وَالنُّوْنِ بعد ازین انچه بزبان قلم آید وقلم بریده زبان سراید فراز
ملال انگیز و ناله ایست درد آمیز که نخلبند مشیت بیچونی چه گلهاے حمر او سبزهای
مسطر که درین وادی عمر اثر و یا نیده اما از بر گریز قضا هیچ از نهار وی امن و سلامت
ندیده گویا این بقا و فنا از مادر گیتی توامان زاده اند و گریبان عدم با دامان این وجود
بے بود و بود بے وجود سخت پیوند پس چه شادمانی از وجود و چه اندوه از فوت کُلُّ
نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ خاصه آنانکه بتمنای لقای محبوب حقیقی بال پرواز شاده
سپید استه اند و تخم آرزوی وصال مطلوب تحقیقی در مزرع دل بیکاشته اند که جلباب
حیات فانی را نقاب عارض عمر جاودانی شمرده چون اشک ندامت از چشم اعتبار
فرو انداخته اند و بمصداق مُوْتُوْا قَبْلَ اَنْ تَمُوْتُوْا بفراهم آوردن ساز سفر بسر برده
باگوشه و توشه در ساخته چشمی براه پیک و یار یار دوخته اند و زبان حال آنان این نوای

جانفزای از حافظ مقامات آگهی آموخته ع حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم ٭٭
خوشا دمیکه ازین چهره پرده برفگنم ٭٭ و بالجمله از واماندگان تیه فراق باید پرسید که
زخمهٔ آلام فرقت آنحضرات با تار رگ جان چها میکنند و نیشتر اندوه هجران این بزرگان
در پردهٔ دل چسان زخم میزنند و چگونه می شکنند لا ادری چه میپرسی ازین حال دل غمدیده ات
چون شد ٭٭ دلم خون گشت و خونم آب و آب از دیده بیرون شد ٭٭ علی الخصوص
درین روزگار که از بسیاری اندکے مانده باشند و در دیار که قلیلی باقیمانده و کثیرے
ازانجا فرس بدر رانده العوذ سبحے ازان روزگار دور ما و شما است و آئینه آن دیار
شهر عظیم آباد خلد سواد مهبط بلا و ابتلا است که آنچه دیده میشود حالیا اکابر اخیار
و عرفای نامدار این بلده همگی برخاستند و همی زیر خاک این خاکدان بمثابه روضه
رضوان پیراستند چنانچه درین آوان هم جناب والا القاب عماد الحق و الحقیقه وارث
العلم و الطریقه مجیب السائلین اکمل العارفین نور الیقین ظهور حجة النبویه نصیر امة
المصطفویه امیر الاولیا قطب الاصفیا شرف الذاکرین فخر الشاکرین نائب خاتم
النبیین وارث علوم الانبیاء و المرسلین مولانا الحاج شاه علی امیر الحق القادری
القلندری قدس الله سره و افاض علینا فتوحه و بره که بقیة السلف و حجة الخلف
بوده و ولادت با یمن و سعادت او در سنه هزار و دو صد و بست و هفت از هجرت و ماده
تاریخ گهر بخت ۱۲۲۷ و عمر شریف تقریبًا هفتاد و پنج سال و در سنه هزار و دو صد و شصت
از هجرة النبی صلی الله علیه و سلم بر سجاده عمادیه نشسته چهل سال و چند ماه و چند روز
نام پیران طریقت علیهم الرضوان زنده داشت اوقات عزیز را بارشاد طالبین و تدریس
متعلمین و اوراد و اشغال خاندانی و تقوے و توکل و صبر و قناعت و عبادت و طاعت
بسر برده لوجه الله صرف کرده بتاریخ پانزدهم ۱۵ شهر محرم الحرام روز سه شنبه وقت
چاشت احرام طواف حریم وصال قادر ذو الجلال بربست و محبوب پیوست چند گاه پیش

ازوفات از فرط غلبات سکر و حال بادراک خیر و شر جهان و جهانیان کاری نداشته اند و از افاقه ظاهر دور بود و بچشم معنی شناسان بیدار دل بر روی هوشیاری نقاب غفلت انداخته بچشم صورت غنوده آخر الامر وقت رفتن ازینجهان بعالم محبوبانه رسیده اند و بهوش باز آمده زبان مبارک که از انصباب ماده بارده مرض از چندماسه مسترخی بود بل از سه روز ادوات و اصوات مطلقاً مسموع کسی نمیشد بکلام نفسی بدعای وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي لب کشاده و گوهر اجابت در دامان وقت یافته باعلی الندا رصدای اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِیْ اَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ در داده بر منکرین حجة حق الزامی جلیست و افحامی بس سنیه چند آنکه بعد سحر شدن ساعت هفتم صباحیه بروز شنبه بکلمه توحید خوانده ند کر الله الله برزبان شدند تا قریب دو ساعت همین صدا همگنان باگوش هم شنیدند چون آواز هم فاتر شد بحرکت لسان می پرداختند وَکَانَ اٰخِرُ کَلَامِهٖ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ گفتن تا آنکه بهمین ذکر جان شیرین قربان نام جهان آفرین فرمودند و جمعی کثیر را گواه و آگاه نمودند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ مریدان و عزیزان با اختصاص و دیگر ارباب اخلاص بغرض یادگار تاریخهائیکه موزون فرموده اند در ینجا بزبان قلم داده می آید و به افضل قلم نام نهاده و بالله التوفیق ۱۲

قطعه تاریخ از جناب عالم باعمل فاضل اجل مولوی محمد سعید صاحب عظیم آبادی متخلص به حسرت

سفند انا عبد علی امیر الحق	روی روشن بتیره خاک نهفت
یادل زار سال او حسرت	وا امیر المشایخنا گفت

ولہ

چونکه در رحلت ازین خاکدان امیر الحق	که میر سید از و فیض عام سرمدم
سفید اموات دل گفت اه یوم رحیل	بود محرم و سه شنبه و چهاردهم

قطعه از جناب شاه محمد یحیی صاحب ابو العلائی عظیم آبادی

رفت از جهان شیخ زمان ارشد بحبت حق یگان … شد فیض بخش مردگان بعد از فنا هم زیر گل
تاریخ و ماه و روز و سال انتقال انجناب … شهر محرم پانزده بود و سه شنبه گفت دل

وله

چون جناب شاه امیر الحق شده اصل حق … شد مقامش با عماد الدین قلندر در بهشت
از سر الهام یحیی خزین سال وصال … شد حبیب دعوت ایزدان امیر الحق نوشت

وله

امیر حق و ملت و دین و اسلام … معین و ظهیر و نصیر مشائخ
چو فانی بذات خدا گشت تاریخ … نوشتیم صد آه امیر مشائخ

ایضاً له

قبلهٔ دین سید علی امیر الحق … شمع کاشانهٔ مجیب عماد
سید القوم حاجی الحرمین … رهنمای طریق صدق و سداد
اندرین وقت برفنا و فتن … بود از اقطاب و زمرهٔ اوتاد
خانهٔ دان قلندریه را … کرد از نسبت خودش آباد
افضل العصر مقتدای زمان … اجمل الناس کامل الارشاد
نور حق در جمال او نگریست … هر که بر روی او دو دیده گشاد
پانزده بود و روز سه شنبه … از محرم که سر بقبر نهاد
بر مریدین و معتقدین او … کوه رنج از غم فراق افتاد
گفت سال وصال او یحیی … رحمت حق بروح پاکش باد

قطعه از مرزا نثار حسین صاحب عظیم آبادی صاحب گنجی عاقل تخلص

امیر الحق و با علی اسم پاک — بسجاده زیبنده بود آن نکو
دریغا با ما سال رحلت نمود — که چمد بنشتنم آن ولے نیکخو
از فرق الم سال وصلش بدان — که خالق بجنت کند جاے او

قطعات از مولوی احمد کبیر صاحب پھلواروی حیرت تخلص وکیل منصفی پٹنہ

شیخ وقت و شاه مولانا امیر الحق که بود — پور مولانا ظهور الحق ملک خو پارسا
چون شده عمر شریفش تا حد هفتاد و پنج — مرگ پیغام اجل آورد از باب قضا
سال او دل گفت با تاریخ و وقت و روز و ماه — پانزده م فجر سه شنبه محرم حیرتا
۱۳۰۲ھ

وله

عالمے مولوے امیر الحق — که بعرفان بپایه سرمد
شد چو واصل بگفت هاتف حق — سجده اهل و باخدا آمد
۱۳۰۲ھ

ایضاً له غیر منقوط ماده

اهل دل مولوے امیر الحق — عالم و زاهد و حلیم و نکو
شد ازین دهر چون بدار بقا — گشت محشر بپا ز ناله و هو
روح را شد از الم هاتف — بفلک سال وصل آن خوشخو
گفت حیرت که آه درآمد — در در دار حور روح او

قطعه از مولوی حکیم محمد سلیمان صاحب گھیگھٹوی پھلواروی

آن ولے زمان امیر الحق — افضل العصر اکمل الاوتاد
رخ پاکش چو زین جهان بنهفت — رفت از دل قرار و هوش و یاد
ماند در سینه درد فرقت او — همه لب آه و ناله و فریاد

کیف لا ادعی ولا ابکی — وھو کان صاحب الارشاد
مرشد خلق و مقتدائے زمان — عاشق آل پاک و خیر عباد
رونق سجادہ عماد الدین — حامی دین سید الامجاد
بہر سال وفات حاذق گفت — رحمت حق بروح پاکش باد
۱۳۰۲ھ

قطعات از موئے نوشتہ محمد نذیر الحق صاحب یکے از خلفا و ابن الاخ حضرت مولانا قدس سرہ

شاہ امیر حق کہ بود رہنمائے دین — نور خدا از روئے نکویش ہمیں عیان
با ذکر حق جدا شدہ روحش ز جسم پاک — خوش ذاکریکہ ذکر کند وقت نزع جان
فائز بلوح دل پئے تاریخ رحلتش — بنوشت کلک فکر کہ سر خیل عارفان
۱۳۰۲ھ

ولہ

رفت مولانا امیر الحق کہ بود — کہ وقت نزع روح در ذکر صمد
پانزدہ بود از محرم وقت چاشت — کو شد از دنیا سوی رب احد
بہر تاریخ وفات آن ولی — خواست فائز چون زفیض حق مدد
ہاتفے در گوش دل الہام کرد — بودہ قطب اولیا وقت خود
۱۳۰۲ھ

ایضاً لہ

دریغا از دنیائے دون شد بجنت — علی امیر الحق شیخ واصل
بتاریخ چون فکر کردیم فائز — بگفتا خرد بے نظیر مکمل

ثم ایضاً قطعۃ عربیۃ

عَلِیٌّ یُلَقَّبُ اَمِیْرَ الْحَقِّ — لَقَدْ حَصَلَ جُلُّ اٰمَالِہٖ
فَسَارَ اِلٰی جَنَّۃٍ عَالِیَۃٍ — بِذِکْرِ جَلِیٍّ وَّاَشْغَالِہٖ

امیر الحق و با علی اسم پاک — بسجادہ زیبندہ بود آن نکو
ز دنیا با بسال رحلت نمود — کہ بد منغنم آن و بے نیکخو
از فرق الم سال وصلش بدان — کہ خالق بجنت کند جاے او

قطعات از مولوی احمد کبیر صاحب پھلواروی حیرت تخلص وکیل منصفی پٹنہ

شیخ وقت و شاہ مولانا امیر الحق کہ بود — پور مولانا ظہور الحق ملک خو پارسا
چون شدہ عمر شریفش تا حد ہفتاد و پنج — مرگ پیغام اجل آورد از باب قضا
سال او دل گفت با تاریخ و وقت و روز ماہ — پانزدہ محرم سہ شنبہ سحر دم حیرتا
۱۳۰۲ھ

ولہ

عالمے مولوے امیر الحق — کہ بعرفان بپایہ سرمد
شد چو واصل بگفت ہاتف حق — بخدا اہل و با خدا آمد
۱۳۰۲ھ

ایضاً لہ غیر منقوط مادہ

اہل دل مولوے امیر الحق — عالم و زاہد و حلیم و نکو
شد ازین دہر چون بدار البقا — گشت محشور با نالہ و ہو
روح را شنید از الم ہاتف — بفلک سال وصل آن خوشخو
گفت حیرت کہ آہ در اماد — در ورود آہ حور روح او

قطعہ از مولوی حکیم محمد سلیمان صاحب گھیگٹوی پھلواروی

آن ولے زمان امیر الحق — افضل العصر اکمل الاوتاد
رخ چو پوشید زین جہان بنہفت — رفت از دل قرار و ہوش ز یاد
ماند در سینہ درد فرقت او — ہم بلب آہ و نالہ و فریاد

کیف لا ادمعي ولا ابکي — وهو کان صاحب الارشاد
مرشد خلق و مقتدای زمان — عاشق آل پاک و خیر عباد
رونق سجادهٔ عماد الدین — حامی دین سید الامجاد
بهر سال وفات حاذق گفت — رحمت حق بروح پاکش باد
۱۳۰۲ھ

قطعات تاریخ از کوشیدهٔ شاه محمد نذیر الحق صاحب یکے از خلفا و ابن الاخ حضرت مولانا قدس سرہ

شاه امیر حق که بود رهنمای دین — نور خدا از روی نکویش ببین عیان
از ذکر حق جدا شده روحش ز جسم پاک — خوش ذاکری که ذکر کند وقت نزع جان
فائز بلوح دل سپے تاریخ رحلتش — بنوشت کلک فکر که سر خیل عارفان
۱۳۰۲ھ

ولہ

رفت مولانا امیر الحق که بود — که وقت نزع روح در ذکر صمد
پانزده بود از محرم وقت چاشت — گوشه از دنیا سوی رب احد
بهر تاریخ وفات آن ولی — خواست فائز چون ز فیض حق مدد
هاتفی در گوشش دل الهام کرد — بوده قطب اولیای وقت خود
۱۳۰۲ھ

ایضاً لہ

در لعاز دنیای دون شد بجنت — علی امیر الحق شیخ واصل
بتاریخ چون فکر کردیم فائز — بگفتا خرد بے نظیر مکمل

ثم ایضاً قطعة عربية

عَلِيٌّ يُلَقَّبُ اَمِيرُ الْحَق — لَقَدْ حَصَّلَ جُلَّ آمَالِه
فَسَارَ اِلٰى جَنَّةٍ عَالِيَةٍ — بِذِكْرٍ جَلِيٍّ وَاَشْغَالِه

لقد خصت تاریخ عام الوفاة — لدی تحرهین باتصاله

اذی الهم الله ها احتسبت — وقل صاحب الحق اعماله

١٣٠٢ھ

ایضاً له بنام فرزند ذیشان محمد وحید الحق مدّ عمره

تا رفته زین دار المحن جد من و مولای من — شاه امیر الحق علی آن نیر عالم فروز

سال و مه و تاریخ و روز و وقت پرسیدم ز جان — گو در محرم در پانزده سه شنبه دل الحق روز

١٣٠٢ھ

ایضاً بنام فرزند دوم احمد ملقب بشرف الحق مدّ عمره

قطعه غیر منقوطه

اهل کمال و اهل دل اهل کرم اهل سلم — محمود کل ممدوح کل مهر و عطا را عام کرد

در رواکه او در دهر ما گرده ما دار الالم — در ورود اسم الله طاهر [illegible] در دوام کرد

احمد مراد در سال وصل او دل سعود هم — در اسعد [illegible] دار السلام الهام کرد

١٣٠٢ھ

ایضاً له ماده منقوطه باسم فرزند دلبند جناب حسب صاحب سجاده محمد حبیب الحق مدّ عمره

ان جدی علی امیر الحق — اکمل النفس افضل الاحوال

[illegible] توفاه ربه و هو — ذاکر اسم ربه المتعال

تاریخ هاتف حبیب الحق — بلطیف بهی نقی قال

١٣٠٢ھ

دیگر از حاجی سید محمد رفیع الدین صاحب پهلواروی

مقتدای جهان امیر الحق — بود در روزگار خویش وحید

درس و ارشاد و [illegible] میکرد — بعلوم و معارف و توحید

ختم گردد این محاسن بگذشت — جای در بارگاه قدس گزید
فکر تاریخ داشتیم فصیح — هاتفی گفت حیف شیخ فرید
۱۳۲۲ھ

دیگر از مولوی حکیم سید محمد وحید الدین صاحب پھلواری

آن امیر الحق که پیر و مرشد قسم من ستا — گوہر پاک وجود خود بخاکی چون نہفت
سال تاریخ وفات پیر ہاتف از وحید — آہ مولانا امیر عارفین وقت گفت
۱۳۲۲ھ

دیگر از مولوی سید محمد منظر ابن حافظ مولوی محمد فضیلت حسین صاحب وکیل متوطن موضع دھنوت

رباعی

منظر شیخ زمانہ گردید روان — زین دیر خراب سوے گلزار جنان
نامش چو علی لقب امیر الحق بود — خیر العرفا بے علی ہست تاریخ بخوان
۱۳۲۲ھ

ایضاً بطور دیگر ہمان مادہ

آن شاہ امیر حق علی کو — بودہ است کرامتش چو اعجاز
چون طائر روح او نمودہ — سوے گلزار قدس پرواز
ہاتف پے سال گفت منظر — خیر العرفا بحق سرافراز
۱۳۲۲ھ

از مولوی محمد غفور برادر خورد مولوی محمد منظر موصوف

علی امیر الحق ملک نام — فرید زمن پیشواے جہان
چو شد کامیاب از وصال خدا — بذکر خدا در خدا شد نہان
پے تاریخ ہاتف بگفت اے غفور — بخوان آہ امیر شیخ زمان

دیگر از چودھری شیخ محمد نظیر علی صاحب متوطن موضع دھنوتا

عارف حق سید علی امیر الحق	ہادی طالبان و مولانا
از سرای سپنج رخت کشید	سوی جنت سپہر دول العطا
فکر کردم بطرز سال وفات	عقل فیاض عارفین گفتا

دیگر از چودھری شیخ وصی الدین احمد صاحب کاشف تخلص ساکن موضع مذکور

چو مولانا امیر الحق محمد ہم زبان خود	کہ بود از راہ و رسم سلوک سالکان اقدم
پی شوق لقای حق ز دنیا شد بگرایہ	بتاریخ وفاتش داشتم فکری بدل کاشف
سروشی بر در دل حلقہ زد و شد فتح باب دل	بمن گفتا بخوان کاشف مفیض طیب عارف ۱۳۰۲ھ

دیگر اردو از چودھری شیخ فصیح الدین احمد صاحب برادر چودھری صاحب ممدوح

جب مولانا امیر حق کو	سو لے نے بہشت در جنت دی
واصف ہاتف نے کی منادی	لکھ فخر عارفان ہادی

۱۳۰۲ھ

دیگر از شیخ محمد نثار صاحب ساکن قصبہ پھلواری

برفت آہ چو سید امیر الحق آن کہ	بعلم و عمل و در یقین بود راسخ
نثار از پی سال رحلت نوشتم	کہ بود و وسیلۂ امیر المشایخ ۱۳۰۲ھ

دیگر از میر محمد محسن صاحب پھلواری العمادی

جناب شاہ امیر حق چون بسیر جنت سفر نمود	ز چشمہا چشمہا روان گشتہ ز لبہا بود فغانہا

زبان ز وصف جمال قاصر خرد ز عد کمال عاجز — سپہر امیر کہ فقر را دادہ عزت و شان او نشانہا

بفکر تاریخ بود محسن کہ ہاتفے زو ندا بگوش شنو — وفات شاہ علی امیر الحق آہ بشنو ز روی جانہا ۱۳۰۱ھ

دیگر از مولوی حاجی عبد الغفور صاحب متوطن موضع سراندی

رفت سوی خلد مولانا امیر الحق علی — پیر من مولائے من حاجت روائے دو جہان

بہر تاریخ وفات اسے حاجی عبد الغفور — ہاتفے گفتا کہ واقطب الحق و شیخ الزمان ۱۳۰۲ھ

دیگر از جناب مولوی علی حسین صاحب از روسای موضع ہہنداؤں

امیر کشور عرفان علی امیر الحق — برید از ہمہ عالم گزید قرب خدا

بذکر حق چو گرفت او رہ لقای حق — بروح پاکش الٰہی تو رحمت فرمای

علی حسین بتاریخ رحلتش گفتہ — کہ پیر و مرشد ایمان بار سو لقای ۱۳۰۲ھ

ولہ

علی امیر الحق مقتدا — چو رفت از جہان ہمہ گشت شور و شین

مدد خواستم بہر سال وفات — من از روح آن ہادی خافقین

شنیدم ندا از لب آن امیر — کہ آہ قطب حقی علی حسین

دیگر از شیخ فدا حسین عظیم آبادی بر جناب صاحب سجادہ

شاہ امیر حق شہ علم و یقین [illegible] — [illegible] کو وہ ستارہ [illegible]

جنت کو وہ سدھارے تاریخ کی ہے خواہش — [illegible] فدا حسین [illegible] آہ وہ مرشد خلق ۱۳۰۲

دیگر از میاں [illegible] عظیم آبادی

آہ مولانا امیر الحق علی — [illegible] عالم [illegible] مثل [illegible]

کر گئے ذکر الٰہی مین سفر　　دار دنیا سے سوی ملک کبیر
سال رحلت کی جو مین نے فکر کی　　ملگئی تاریخ از افضال پیر
بے سر جہد سے اے حبیب اب کر جناب　　حیف صد افسوس پیر دستگیر ۱۳۱۲

دیگر از قاضی نعمت مجیب الحق صاحب ساکن موضع فرید پور ضلع گیا ہمشیرہ زادہ جناب سید ظہور الحسن صاحب لہ دیگرہ

رفت مولانا امیر الحق امیر الاولیا　　آنکہ وقت نزع میگفت اللہ اللہ متصل
خواست نعمت چون ز دل تاریخ سال نقش　　مرشد شہر او حد و ہر آہ بود او گفت دل ۱۳۱۲

دیگر از مولوی شاہ محمد وجیہ الحق صاحب ساکن کشمیری کوٹھی شہر پٹنہ

چو مولانا امیر الحق فرید روزگار خود　　امیر اولیا و مرشد حق پیشوای من
بذکر اللہ شد سوی جنان از بسکہ نالیدم　　کہ بگذشت از سر افلاک شور ہای ہای من
بتاریخ وفاتش فکر کردم ای وجیہ الحق　　دلم گفتا کہ پیر دستگیر رہنمای من ۱۳۱۲ھ

دیگر از سید عابد حسین ابن حاجی خان رفیع الدین پھلواروی

برفت از جہان پیر پیران ما　　امیر الحق شاہ عالیجناب
رقم کرد عابد بتاریخ او　　کہ بودہ وے ہادی شیخ و شاب ۱۳۱۲

دیگر از جناب مولوی سید ظہور الحسن صاحب داماد حضرت مولانا

پیر و مرشد ہمارے تھے قطب زمان　　رہنمای رہ خدادانی
نام اونکا تھا امیر الحق　　ذات اونکی تھی بحر حقانی

بخدا پیر دستگیر تھے وہ تو | خلق میں غوث و قطب ربانی
لگ گئے دنیا سے ذکر حق کے ساتھ | ہوئے باقی کی یاد میں فانی
اے ظہور الحسن لکھ اب تاریخ | پیشوا الکل کے شبلی ثانی ۱۳۰۲

دیگر از فرزند اصغر شان سید شمس الحسن سلمہ

امیر الحق علی کو جد ما بود | شہ عرفان و پیر باصفا بود
زچشم خلق شد در خاک پنہان | شد آن نور خدا از دیدہ نابود
بگو شمس الحسن تاریخ رحلت | کہ با جود و حیا شمس الضحیٰ بود ۱۳۰۲ھ

دیگر از میاں ناصر علی متوطن بہار

گئے جنت کو پیر امیر الحق | رہ گیا دل میں اشتیاق شیخ
فکر تاریخ میں جو کی ناصر | بولا ہاتف کہ یا فراق شیخ ۱۳۰۲ھ

دیگر از میاں نثار احمد ساکن موضع جٹھلی ضلع پٹنہ

قطب عالم شاہ امیر الحق ما | سفری سوئے اجل گشت بتقدیر ازل
بہر تاریخ وے از خون جگر کلک نثار | کردہ بر صفحہ رقم ہائے غم میر اجل ۱۳۰۲ھ

دیگر از مولوی محمد قائم صاحب ساکن عظیم آباد

چون شاہ علی امیر الحق | شد راہی ملک وصال خدا
عالم بنظر تاریک شدہ | از ہاتف پیر جہانے را
تاریخ رقم کردم قائم | فیاض و پیر رسول نما ۱۳۰۲ھ

دیگر از خاکسار راقم این اوراق و مؤلف این داستان فراق سید بدر الحسن

ابن مولوی ظهور الحسن صاحب

مرشد ما پیر ما مولائے ما استاد ما — شاه امیر الحق علی گنجینهٔ علم و یقین
تا سوئے دار السلام او رفت زین دار المحن — چشمها گریان شده دلها شده اندوهگین
بدر تاریخ وفاتش خواست هاتف زد ندا — شبلی دهر و جنید عصر و پیر اهل دین ۱۳۰۲ھ

ولہ

علی امیر الحق جد ما — گرفته ره جنة الخلد پیش
چو تاریخ رحلت ز دل جست بدر — بگفتا که واواحد عصر خویش ۱۳۰۲

ولہ

کرد قربان بنام پاک صمد — جان شیرین علی امیر الحق
گفت بدر الحسن بتاریخش — وارث الدین علی امیر الحق ۱۳۰۲ھ

ایضاً له تاریخیکه از هر مصراع اخیر آن حرف معجمه غیر منقوطه جدا جدا

مشعر دو تاریخ اند

شیخ وقت و قطب عالم شاه امیر الحق علی — بود با حیدر نسبی و هم لقب بوده است هم
محو در سیر الی الله او بذکر الله شد — او بجنت رفت و ما ماندیم در دار الالم
از خرد تاریخ رحلت خواستم بدر الحسن — زد دو تا تاریخ از یک مصرعه بر دل رقم
پس ز حرف معجم و بے نقطه بشمر هر دو را — اهل بحر سخا کرم شیخ حرم شمع ظلم
از حروف غیر منقوطه سنه ۱۳۰۲ و از حروف منقوطه سنه ۱۳۰۲

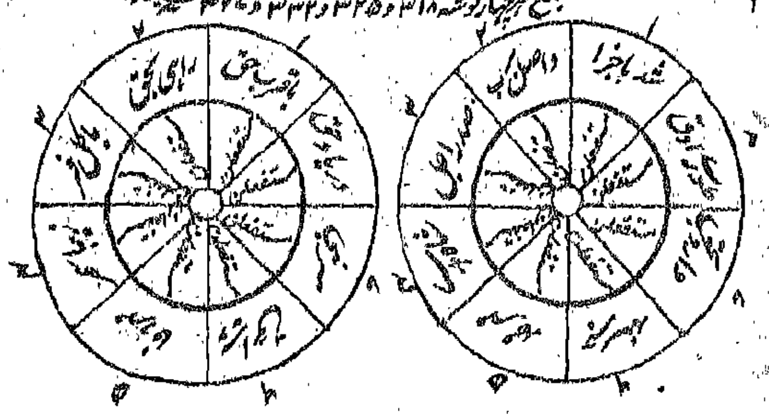
ایضاً قطعه تاریخ

که از هر مصراع سنه وفات آنحضرت برمی آید و نیز جمله ارکان در تقطیع سلامت میماند از بحر رجز مثمن سالم وزنه مستفعلن ثمان مرات و نیز اگر در نقش مربع ترکیبی از آن ترتیب بیت برکنند جمع هر چهار سو و هر چهار زاویه و جمع هر دو جانب منحرف همگی جدا جدا تاریخ بود

شد باجزا واصل برب صدر اجل شاه هدی	مهر مهد جبر سند دارد بحق طوری ادق
باقرب حق راهی بحق باکل فسر زیبا سمر	مهر وفا پیر احق ستر نبی دریا دحق

شد باجزا	واصل برب	صدر اجل	شاه هدی
۳۱۸	۳۳۱	۳۲۸	۱۲۵
مهر مهد	جبر سند	دارد بحق	طوری ادق
۳۲۹	۳۲۴	۳۱۹	۳۳۰
باقرب حق	راهی بحق	باکل فسر	زیبا سمر
۳۲۳	۳۲۶	۳۳۳	۳۲۰
مهر وفا	پیر احق	ستر نبی	دریا دحق
۳۳۲	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۷
۱۳۰۲ھ	۱۳۰۲ھ	۱۳۰۲ھ	۱۳۰۲ھ

جمع هر چهار گوشه ۳۱۸ و ۳۲۵ و ۳۳۲ و ۳۲۷



له دیگر از طرف پسر خود موسوم بسید نجم الحسن عمده

قطب عالم سے علی اسید الحق
بود ارشاد را ازو رونق ٖ
کرد در بارگاه قدس مقام
سینهٔ عارفان شد از غم ریش
سال نجم الحسن ز روی ادب
گفت وا جلوهٔ ظهور الحق

۱۳۰۲

ایضاً در نثر

آه جدی رونق سجاده نور عماد الدین قلندر

سنه ۱۳۰۲ھ

ایضاً

زینت سجاده نشین جناب مولانا شاه علی اسید الحق

سنه ۱۳۰۴ھ

اینست تواریخیکه بهم آمده اند والسلام علی من اتبع الهدی

و نیز روز چهارم از وفات آنجناب خلف الرشید و خلیفه مجاز مطلق و نورعین آنجناب عالم جلیل صوفی بے مثل و عدیل جناب مولوی شاه محمد رشید الحق صاحب مدظله بجائے آنحضرت متمکن شدند و دستار قلندریه بر سر بستند تواریخ سجاده نشینی هم درینجا زیب قلم کرده می آید

قطعه از جناب عالم باعمل فاضل اجل مولوی محمد سعید صاحب

پس از وفات پدر مولوی رشید الحق
چو جانشین بمصلای والدش گردید
برای حفظ و نگهداشت سال آن بو لکه
حق خلافت والد نگاشت کلک سعید

قطعه از جناب شاه محمد یحیی صاحب ابو العلائی عظیم آبادی

دستار قلندریه اکرم لبس است
امروز رشید الحق و ارشد بهم شده

ایضاً له

کرد بدر الحسن چو خامه سن	جمع این دفتر پریشانی
گر بپرسی ز سال تالیفش	بر شمارم نقود افغانی ۱۳۰۳ھ

وله

کنون تا بیاسود بدر الحسن	ز ترتیب این نامهٔ شایگان
دلم خواست تاریخ تالیف او	رقم کرد کلکم معانی فغان ۱۳۰۳ھ

در روز چهارم ز وصال پدر خویش — از دست فقیران در خانق اکبر
دادیم باو تهنیت و از پی تاریخ — گفتیم که امروز شدی شکل قلندر

ایضاً له

یافت سجادهٔ و تسبیح پدر — صالح و اهل ورع شاه رشید
رونق سلسلهٔ جد و پدر — یا الٰہی شود از وی بمزید
سال سجاده نشینی ست بحق — حق بحقدار عنایت گردید

۱۳۰۲ھ

از جناب مولوی شاه محمد نذیر الحق صاحب پهلواروی

چون مولوی شاه رشید الحق که ابن العم ماست — شد جانشین عم ما شیخ الزمان فرخنده خو
فائز بگوش دل مرا آمد ندا از هاتفے — تا ان وارث سجاده پدری شد تاریخ او

۱۳۰۲ھ

ایضاً قطعه عربیه

هَا رَشِیْدُ الْحَقِّ قَدْ نَالَ الْمُنَالَ — مَوْضَعَ الْاَبِ اِذْ هُوَ اَقْرَب
هَتَفَ الْفَائِزُ اِذْ اَتَاهُ تَحِیَّةً — اِنَّهُ خَلَفٌ رَشِیْدٌ اَطْیَب

۱۳۰۲ھ

وَاٰخِرُ دَعْوٰنَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ

تمت

اما تواریخ مشعر بر سنین این تالیف که بفکر رسیده اینست

قطعه للمولف

تا خامه بدر الحسن محو الم — فارغ شده از سواد این نامه شده
جستم در تاریخ چو در تشنه ام فکر — هاتف گفتا بمن که افغان جنت شد

۱۳۰۲